



۲۰۱۶/۰۵/۲۷



احسان الله مایار

## نادر افغان داستان فرزند مهاجر تا پادشاهی

قسمت دهم

در ختم قسمت نهم خواندیم که:

اقوام جنوبی که از اعلیحضرت امان الله خان دل خوشی نداشتند، چه در سال ۱۳۰۷ هـ به علت شورش بر ضد حکومت سر کوب شده بودند و از طرف دیگر نظر به پروپاگند ملاحا که تصاویر لویه جرگه ۱۳۰۷ هـ را خلاف شریعت می دانستند، با دوباره به قدرت رسیدن اعلیحضرت امان الله خان شدیداً مخالفت می ورزیدند. این وضعیت خود باعث ضیاع وقت و مانع پیشروی سپه سالار گردید و مدتی را در بر گرفت تا به ایشان حالی کند که نه برای کسی کار می کند و نه خود کدام ادعایی دارد، تنها و تنها منظور وی خدمت به افغانستان می باشد و انتخاب حق مردم است. بعد از جلسات طولانی بالآخره راه را برای سپه سالار گشودند.

سردار اسدالله خان در توضیحات خود پیش رفته می نویسد:

سپه سالار به گردیز موصلت نموده طرف پذیرایی گرم مردم قرار گرفتند. حاکم اعلی چون جوش و خروش مردم را دید، مجبور به آمدن نزد سپه سالار گردید.

محمد صدیق قوماندان عسکری که از آمدن خود داری کرده بود، بزرگان قوم و الله نواز خان وی را وادار به رفتن نزد سپه سالار نمودند، چنانچه با ۳۰۰ تن عسکر کوهدانی که طرفدارن بچه سقاء بودند به ملاقات حاضر شد.

وضع رفته رفته بهتر شد و کشمکش های قومی به هم آهنگی مبدل گردید که توطئه دیگری به ظهور پیوست. در اثنایی که سپه سالار در مسجدی با سران قوم گرم مذاکره و مفاهمه بودند، آواز فیر تفنگ بالا شد و آتشباری شدیدیکه باعث تلفات عده ای گردید، یک ساعت ادامه یافت و در نهایت خاموش شد.

هر قوم، قوم دیگری را متهم به دسیسه می ساخت، چون ۳۰۰ نفر از همراهان محمد صدیق گریخته و به قشله های خود رفته بودند، احمدزائی ها محمد صدیق را شریک جرم می دانستند. این واقعه دوباره بین شان نفاق تولید کرد و جمعیتی را که به مشکل دور هم جمع شده بود پراکنده ساخت.

سپه سالار نادر خان، عبدالغنی خان (پسر لعل گل خان قلعه بیگی ارگ) را برای اداره و واری امور ملکی و سید محمد خان را برای مراقبت قوای عسکری تعیین کرده و خود برای جمع آوری مجدد قوای قومی با سران به مذاکره پرداختند و آنان را وادار نمودند تا رفته با اقوام خود باب مفاهمه بگشایند. همزمان با آن نمایندگان

سمت مشرقی که تعداد شان به یکصد نفر می رسید به سر کردگی محمد گل خان مهمند (۱) از طرف سردار محمد هاشم خان که قوای آنجا را اداره می کرد اعزام گردیدند و برای اولین بار نمایندگان دو سمت یعنی مشرقی و جنوبی به تفاهم رسیدند و توافق نامه ای که از طرف خوانین و مشاهیر مشرقی امضاء شده بود به امضاء خوانین و بزرگان جنوبی نیز رسید. نمایندگان مشرقی مرخص شدند تا قوای خود را مرتب نموده جانب کابل سوق دهند. در حالیکه کار ها حسب مرام در جریان بود، غوث الدین که از گماشتگان بچه سقاء بود و ظاهراً خود را طرفدار سپه سالار وانمود می کرد، دست به دسیسه زده خبر حمله بچه سقاء را به گردیز شایع ساخت و بدون استشاره با سپه سالار نادر خان، گویا برای جلوگیری از حمله اشرار قوای خود را به استقامت تیره، جانب لهوگرد سوق داد.

سپه سالار جز آنکه برای قوای قومی منگل و طوطاخیل که جمع شده بودند، امر حرکت دهد چاره دیگری نداشت. سردار شاه ولی خان را برای اداره گردیز تعیین کرده و امر حرکت لشکر منگل را به سر کردگی زلمی خان صادر نمودند و خود شخصاً اداره لشکر را به دست گرفته جانب لهوگرد حرکت کردند. سپه سالار اردوگاه را به چرخ تعیین کرده و با سران لهوگرد داخل مذاکره شدند و در جرگه هاییکه از طرف خوانین و علمای آنجا تشکیل شده بود، سپه سالار وضع بحرانی افغانستان و خطرات ناشی از آن را شرح نمودند که بالای حاضرین تأثیر بخشیده و همه پای توافقنامه ای که به امضاء رسیده بود، امضاء کردند و آنرا ضم اخطاریه توسط طره باز خان (قوماندان امنیه کابل) به قوماندان بچه سقاء پینه بیگ فرستادند تا به مطالعه بچه سقاء رسانیده شود.

غوث الدین به بهانه ای از رفتن به چرخ خود داری کرد و به دیره رفته و خود سرانه جنگ را شروع کرد، چون خوب می دانست که جبه خانه کافی موجود نیست، برای اینکه سپه سالار را به مضیقه بیاندازد خواهان ارسال جبه خانه گردید. به مشکل ای که بود یک مقدار اسلحه جمع آوری کرده به وی ارسال نموده و چون خبر پیش قدمی اشرار را گرفت ناگزیر خود با قواییکه در دست داشت جانب دیره حرکت کرد. سپه سالار نادر خان اشرار را عقب رانده و قلعه ها بیرا که به دست آورده بودند، به تصرف در آورد. غوث الدین که جز به دام انداختن سپه سالار هدفی نداشت، از تاریکی شب استفاده کرده و قوای خود را عقب کشید و راه گردیز را در پیش گرفت. سپه سالار با وصف کمی قوا استقامت کرده ولی از یک طرف قوای تازه به دشمن رسید و از جانب دیگر نفر هاییکه به دشت بیدک اقامت داشتند و بی طرف بودند با گرفتن پول به قوای سقاوی ملحق شده و حملات همه جانبه ای را آغاز کردند.

---

۱ - محمد گل خان مهمند که مغرضین در باره وی پایه سرائی می کنند، یک تن از سابقه داران اردوی افغانستان بوده که به درجه نایب سالاری رسیدند. موصوف مصدر خدمات بزرگی شده، در زمان انقلاب در مشرقی با سردار محمد هاشم خان همکاری داشت و در فتح کابل با سردار شاه ولی خان همراه بودند. بعداً منحیث رئیس تنظیمیه سمت مشرقی، رئیس تنظیمیه کوهدامن و کوهستان، رئیس تنظیمیه قطغن و بدخشان و مزار شریف ایفای وظیفه نمودند و با کمال پاک نفسی و وطن دوستی خدمت کرده و به اخذ نشان المر اعلی مقرر گردیدند.

سپه سالار برای جلوگیری از در آمدن به محاصره، قوای خود را به عقب نشینی سوق داده راه التمر را به پیش گرفتند از رسی میدان طرف سنجک<sup>(۲)</sup> حرکت نموده و قلعه محمد جان خان را برای اقامت بر گزیدند. سردار شاه ولی خان که در گردیز بود از واقعه اطلاع یافت، ولی سردار شاه محمود خان چنانچه قبلاً گفته شد به جاجی فرستاده شده بود تا با سران آنجا داخل مفاهمه شده و به جمع آوری لشکر بپردازد، تنها از حرکت سپه سالار جانب چرخ اطلاع حاصل نمود. ولی هدایت اینکه هنگام جنگ چرخ باید از طرف دومندی شروع به تعرض نماید، موقعی برایش رسید که قوای سپه سالار شکست خورده و به سنجک اقامت گزیده بود. سردار شاه محمود خان به اساس هدایت واصله، با ترتیباتی که قبلاً با سران قوم گرفته بودند به خوشی حمله برده آنرا به تصرف در آورده و از آنجا ذخایر حربی بدست آوردند. عساکر سرشار از فتح و ظفر اشرار را از ازره و سرخاب تا زرغون شهر تعقیب نموده و باعث پراگندگی عساکر سقاء شدند. ولی همینکه قوای شاه محمود خان خوشی را بعد از پیشروی جانب زرغون شهر ترک گفتند عساکر سقاوی که در پاتخواب و درویش بودند به شهر خوشی حمله برده و آنرا دوباره تصرف کردند. وقتیکه این خبر به لشکر شاه محمود خان رسید راه عقب نشینی را مسدود دیدند، میدان فتح شده را گذاشته به طرف جاجی برگشتند. شاه محمود خان با قوای کمی که همراه داشت مقاومت کرد، ولی آن هم از هم پاشید و مجبور گردید تا از راه های خطرناک خود را عقب بکشد. به نقل قول از خود شان: «در طول محارباتیکه کرده ام، چنین شبی را به خاطر ندارم. جمعیت ما عبارت از سه نفر بود و یک رهنما داشتیم، کوتل شتر گردن را پیش گرفته و از بی راه ها میرفتیم و همینکه به بلند ترین نقطه آن رسیدیم، آنجا پنهان شدیم تا قدری استراحت کنیم. شب تاریک و سرمای شدیدی بود. با خواب مجادله میکردیم، تا به دست اشرار نه افتیم. از دور سه نفر را دیدیم که طرف ما می آیند. آماده فیر بالای شان شدیم، آنان نزدیک شدند و یکی از آنها به دیگران گفت گمان نمیکنم که در اینجا باشند، بهتر است قدری پیش برویم. من از آوازش شناختم که عبدالغنی خان (فرقه مشر) است. صدا کردم پیش آمد و از دیدن ما بسیار خوش شد و گفت می ترسیدیم که به شما صدمه ای رسیده باشد. تا دمیدن شفق آنجا ماندیم و بعداً روانه سنجک شدیم.»

با شکست شاه محمود خان یگانه روزنه امید از بین رفت و آنرا می توان خاتمه دوره اول مجاهدات سپه سالار نادر خان شمرد. ولی وی مردی نبود که میدان را خالی کند. با عزم و ثباتی که داشت همراهان را دل داری داده می گفت: «از این شکست تجربه خوبی بدست آمد و این خود درس آموزنده ای برای آینده می باشد». با عزم آهنین و طرح پلان های بعدی پرداخت و با عقد جرگه های قومی و تجدید مساعی برای جمع آوری قوای قومی، دوره دوم مجاهدات سپه سالار نادر خان آغاز گردید.

در این هنگام بچه سقاء به دو جبهه کامیاب گردید. یکی از هم پاشیدن لشکر سپه سالار که به مشکل فراهم آمده بود و دیگری بر گشتن اعلیحضرت امان الله خان از غزنین جانب قندهار. علل از هم پاشیدن لشکر نادری را قبلاً ذکر کردیم در اینجا بطور خلاصه به ذکر رجعت اردوی اعلیحضرت امان الله خان می پردازم: غند مشر سردار محمد علی خان، برادر اعلیحضرت امان الله خان که تحصیل یافته مکتب عسکری فرانسه و در این دوره به معیت اعلیحضرت بودند، سبب شکست اردوی قندهار را عدم موجودیت قوماندان ورزیده میخواندند: «قوای ما سه غند و تجهیزات خوبی داشت، خود اعلیحضرت که نمی شد قوماندانی این قوا را به دست بگیرند،

۲- سنجک در ۲۷ کیلومتری گردیز واقع می باشد

برای دل‌داری نفر معیتی با اردو یکجا حرکت می‌کردند. اردو فاقد قوماندانی ای بود که از سوق و اداره بهره داشته باشد. از آنرو هرکس قوماندان بود و اوامر صادر می‌کرد، چنانچه چندین مرتبه حاضر بودم که پیش خدمت باشی حضور می‌گفت: «اگر این تپه گرفته شود بسیار فایده دارد» و اوامرش اجرا می‌شد. در اثر بی‌ارادگی و عدم هم‌آهنگی، مناطق اشغالی دوباره از دست داده می‌شد. در خط سیر اردوی اعلیحضرت امان‌الله خان جانب غزنین، قبیله سلیمان خیل و بعضی دیگر از اقوام سر راه مزاحم شدند، ولی ایشان توانستند که خود را با مشکلات به کلات برسانند. عبدالاحد خان (مایار وردگ. ا.م.)، رئیس شورای ملی در سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر، که قبلاً در کلات بود، همزمان با حرکت اعلیحضرت امان‌الله خان به وی نیز امر حرکت جانب غزنین داده شده بود، قوای موصوف بسیار منظم بود با وصف آن چون به موانع و مشکلات رو برو شد به زحمت توانست خود را به دروازه غزنین برساند.

مردم غزنین به وی تسلیم نشدند و جنگ بین طرفین در گرفت. در اثنای این زد و خورد، قوای اعلیحضرت امان‌الله خان به وی پیوست اما با مقاومت بعضی از اقوام و قوای سقاوی طرف شد. بنابر آن عبدالاحد خان به حضور اعلیحضرت به عرض رسانید، تا شهر غزنین را به حالت موجوده گذاشته به وردگ بروند و از آنجا با قوای هزاره جات که آماده بودند، یکجا شده روانه کابل گردند. این حرکت خود به خود قوای غزنین را به سقوط مواجه می‌سازد. طرح مذکور طرف قبول واقع نشده و امر رجعت داده شد. این بود وضع اردوی قندهار که بالاخره منجر به بر آمدن اعلیحضرت امان‌الله خان از وطن گردید.

بر گردیم به اوضاع سمت جنوبی، بچه سقاء از کامیابی که در هر دو جبهه نصیبش شده بود به خود می‌بالید و مطمئن بود که سپه سالار نادر خان دیگر موفق به جمع آوری قوای قومی شده نمی‌تواند و برای آنکه کاملاً آسوده خاطر باشد، یاور خود عبدالطیف کمهاتی را (از مهاجرین هندوستان بود) با نامه فرستاده از سپه سالار دعوت بعمل آورد تا به کابل بیایند. چون جواب منفی دریافت نمود، دو روز بعد نامه دیگری عنوانی سپه سالار محمد نادر خان توسط غند مشر علی شاه سلیمان فرستاده شد.

در اینجا می‌خواهم واقعه ایرا که خودم در آن حاضر بودم تذکر دهم. غند مشر علیشاه خان و اینجانب از تاریخی که سپه سالار نادر خان به سرحد موصلت کردند در ارگ محبوس بودیم. همچنان همه خانواده سپه سالار در حبس بسر می‌بردند. طرف های عصر بود که عبدالطیف خان مذکور به محبس آمده، با غند مشر علیشاه خان و اینجانب دیدن کرده و امر شکستادن زولانه ای ما را داد و گفت فردا این دو نفر را به حضور امیر صاحب (بچه سقاء) میبرم. فردای آن با مشایعت عبدالطیف نزد بچه سقاء رفتیم. در برج شمالی بالای یک آرام چوکی نشسته و پا های خود را بالای میز کوچکی که مقابلش قرار داشت گذاشته بود. یک نفر پایش را و نفر دیگر شانه هایش را برای رفع خستگی مالش می‌داد، چه وی بعد از عقب نشینی اردوی اعلیحضرت امان‌الله خان به غزنین رفته بود تا طرفداران خود را دیده و برایشان تبریک بگوید. مردم دسته دسته برای عرض تبریک می‌آمدند. عبدالطیف یاور ما را معرفی کرد، بچه سقاء با ما پیش آمد بسیار خوب نمود. غند مشر علیشاه خان را مخاطب قرار داده گفت: «نزد سپه سالار بروید و مکتوب مرا بدهید و ایشان را از طرف عایله شان خاطر جمعی بدهید» و روی خود را طرف من کرده علاوه نمود، خودت به محبسی که عایله نادر خان در آن میباشد برو و آسوده خاطر باش.» می‌خواستیم مرخص شویم، چون وقت نان چاشت بود ما را نگهداشت و در پهلوی خود جا داد و بعد از طعام، محمود سامی که در زمان امانی نایب سالار و قوماندان قول اردوی کابل

بود، در زمرة مقررین بچه سقاء در آمده و لقب استاد جنگ را کسب کرده بود، داخل اطاق شده و قبل از آنکه سلام و علیک کند، گفت: «غازی مرد، تبریک، امان الله لاتی را شکست دادی و انشاء الله از افغانستان هم بیرونش می کنی.» آنچه فحش و دشنام بود نثار اعلیحضرت امان الله خان نمود، تا آنکه بچه سقاء حرفش را قطع کرده، گفت: «استاد جنگ! مرد دشنام نمی دهد در میدان جنگ می کند.» گفتار وی او را خاموش ساخت و در چوکی ایکه پهلویش بود جا گرفت.<sup>۳</sup> عبدالطیف بامداد روز بعد آمده، با غند مشرعلیشاه خان روانه سمت جنوبی شدند و مرا به محبسیکه عالیله سپه سالار در آن به سر می برد، انتقال دادند، ولی از بخت بد، فردای آن به مرض اپاندیسیت مصاب شدم.

غند مشرعلیشاه خان پیام تحریری بچه سقاء را که حاوی مطلب ذیل بود، به سپه سالار نادرخان رسانید. «هرگاه به کابل بیایید هر رتبه ایکه خواسته باشید به شما داده می شود و اگر به خارج سفر کنید، عالیله شما به شما رسانده خواهد شد و علاوه پول گزافی به شما داده می شود. مقصد آنکه با من از در صلح پیش آید.» سپه سالار نادرخان پیشنهادات وی را رد نموده به جواب نوشتند: «من برای خریداری نیستم» و علاوه کردند: «هدف من امنیت مملکت است. هر که را مردم پسند کند، پسند من است. تو باید از این مقامیکه به غدر گرفته ای استعفا داده جرگه قومی را دایر کنی.»

غند مشرعلیشاه خان به مجلسیکه عبدالطیف نیز حاضر بود، وضع کابل و ظلم و ستمی را که بر مردم می شد شرح داد. به غند مشرعلیشاه خان توصیه گردید تا از رفتن به کابل خود داری کند ولی موصوف آنرا قبول نکرده، گفت: «چون قول داده ام که جواب را بیاورم باید به وعده خود وفا کنم.» بچه سقاء از دیدن غند مشرعلیشاه خان تعجب نموده و پرسید: «تو چطور آمده یی؟ به جوابش گفت: چون وعده کرده بودم آدم.» دو روز بعد از مراجعت غند مشرعلیشاه خان، مارا دوباره به محبس ارگ بردند.

ادامه دارد

---

۳- محمود سامی کی بود؟ وی خود را ترک و سید می خواند اما اصلاً از عراق بود و از جمله سادات نبود. تحصیلات عسکری خود را به مکتب حربیه ترکیه به پایان رسانیده، چون به جمناسستیک مهارت داشت به عنوان معلم ادمان در مکتب حربیه ترکیه قبول شد. نسبت به سوء اعمال، محاکمه و حبس گردید. از محبس فرار کرده در بغداد به خانه یکی از نقیبا پناه برد (بغداد در آن زمان تحت حکمرانی ترکیه بود) در دوره ماموریت به حیث سفیر کبیر افغانستان در ترکیه، جواد آچه کلین، سرکتر وزارت خارجه ترکیه که در زمان پادشاهی اعلیحضرت امان الله خان چندین سال منحصراً مشاور حقوقی در وزارت خارجه افغانستان ایفای وظیفه می نمود، سوابق محمود سامی را برایم چنین شرح داده گفت: «یکی از جمله کارهای خوبی که اعلیحضرت نادر شاه شهید کردند، همانا اعدام محمود سامی می باشد. زیرا وی یک خائن شناخته شده بود و علاوه نمود یقیناً این را می دانید که وی در بغداد به خانه یکی از نقیبا بسر می برد. از آنجا با انگلیس ها تماس گرفته به کابل آمده و ماموریتش آن بود تا چند تن از منصبداران ترک را که در مکتب حربیه تدریس می نمودند، تحت مراقبت قرار دهد. در کابل به حیث معلم در مکتب حربیه مقرر شد ولی نظر به سوء اخلاق، معین السلطنه سردار عنایت الله خان او را تأدیپ، محبوس و از افغانستان اخراج نمود. نامبرده به هند رفته واسطه ها کرد تا خود را دوباره به افغانستان برساند. چون عین الدوله، اعلیحضرت امان الله خان، در مکتب حربیه از جمله شاگردانش بود، از وی حمایه نمود و نزد خود نگهداشت. همینکه اعلیحضرت امان الله خان به سلطنت رسید، محمود سامی دوباره به قوماندانی مکتب حربیه تعیین گردید. وی قطعه نمونه را که توسط صاحب منصبان ترک تربیه می شد لغو و ایشان (معلمین) را از افغانستان اخراج نمود در اواخر سلطنت اعلیحضرت امان الله خان محمود سامی به استخدام معلمین ترک که بنابر خواهش اعلیحضرت اعزام شده بودند، مخالفت ورزیده و از آن رو بچه سقاء سازش نمود. در زمان شورش شنوار شخصی را از خویشاوندان خود قلمداد کرده، در منزل خود جا داد و به سفیر ما (سفیر ترکیه) اطلاع رسید، که شخص مذکور از اهالی لیبیا بوده و جاسوس شناخته شده انگلیس می باشد. چنانچه کشتی رؤف بیگ امیر البحر را که در مقابل انگلیس ها کار روائی داشت و به نزدیک تریپولی لنگر انداخته بود به دست انگلیس ها داد. ضمناً به سفیر هدایت داده شد، تا نزد اعلیحضرت امان الله خان موضوع را به اطلاع شان برساند و شخص مذکور را نه تنها از پهلوی محمود سامی بلکه از افغانستان دور کند. محمود سامی بهانه آورده در نگهداشت وی اصرار داشت، ولی در اثر مراجعات مکرر سفیر و خواهش کمال اتاترک (رئیس جمهور ترکیه) وی را از راه قندهار از افغانستان اخراج نمودند.